Machenschaft

Seinsverlassenheit und Verzauberung

ساخت فرمانی/مَکینِگی

وانَهشِ بودن و افسون‌زدگی

درآمدی بر چارچوب بحران جهان نو (مدرنیته)
در بایترگه‌ی هایدگر

@BESHARATIYOUSEF

@HEIDEGGERDANESHGAH

یوسف بشارتی[1]
زیباکنار، روستای امیرکنده
خرداد ماه ۱۴۰۵

[1]. پژوهش گر و برگرداننده ی کارهای مارتین هایدگر

فهرست

چکیده

این نوشتار در پی واکاوی یکی از بنیادین‌ترین گره‌های اندیشه‌ی دیرین مارتین هایدگر است: پیوند میان ساخت فرمانی/مَکینِگی (*Machenschaft*)، وانهش بودن (*Seinsverlassenheit*) و افسون‌زدگی (*Verzauberung*).

بندهای ۶۴ و ۶۵ کتاب *Beiträge zur Philosophie (Vom Ereignis)* از اندک جایگاه‌هایی در سراسر نوشته‌های هایدگرند که این سه آموزه را در شبکه‌ای درهم‌تنیده و به‌گونه‌ای نموداری آشکار می‌سازند.

دعوی این نوشتار آن است که این سه آموزه را نباید سه انگاره‌ی جداگانه انگاشت، بلکه باید آن‌ها را سه دم از یک فرایند یگانه در سرگذشتِ بودن دانست: نخست، ساخت فرمانی/مَکینِگی به‌سان چیرگی برداشت ساخت‌گرایانه و سنجش‌محور از باشنده؛ دوم،وانهشِ بودن به‌سان وضعیت سرگذشتیک آدمی در روزگار چیرگی این برداشت؛ و سوم، افسون‌زدگی به‌سان فرجام این روند، یعنی فروبستگیِ توانِ پرسشِ بنیادین.

خردورزیِ بنیادین این نوشتار این است که بحران جهان نو(مدرنیته) نزد هایدگر را نباید تنها بحران فن آوری یا نیستی‌انگاری(نیهیلیسم) فرهنگی دانست. این بحران، در بنیاد خود، بحران نسبتِ آدمی با بودن است. آدمی جهان نو در جهانی یکسره سامان‌یافته، سنجش‌پذیر و شتاب‌زده می‌زید، اما درست در دل همین فراوانی، دچار تهی‌شدگی از پرسش بنیادین می‌شود. از این‌رو، افسون‌زدگی نوین نقطه‌ی رویاروی افسون‌زدایی نیست، بلکه خود گونه‌ای تازه از افسون است.

واژه‌های کلیدی: ساخت فرمانی/مَکینِگی، وانهش بودن، افسون‌زدگی، بایترگه، هایدگر، سرگذشتِ بودن.

۱. درآمد

بایترگه و گشت در راه اندیشیدن هایدگر

کتاب Beiträge zur Philosophie (Vom Ereignis)[۲] که هایدگر آن را در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ نگاشت و تنها پس از درگذشت وی در ۱۹۸۹ روانه‌ی چاپ شد، بی‌گمان از دشوارترین و در عین‌حال سرنوشت‌سازترین نوشته‌های اوست. این اثر را نمی‌توان تنها دنباله‌ی پویه‌ی آغازشده درSein und Zeit[۳] دانست. هرچند پرسش از بودن همچنان در میانه می‌ماند، اما شیوه‌ی برنهادن این پرسش دگرگون می‌شود.

در دوره‌ی نخست اندیشه‌ی هایدگر، راه دسترسی به پرسش بودن از رهگذر واکاوی دازاین می‌گذشت. اما در دوره‌ی دیرین، میانه‌ی اندیشه از واکاوی هستی‌گزارانه‌ی دازاین به اندیشیدن

---

۲. برگردان شده به پارسی: "انبازها به فیلوسوفی از اِرآیگنیس»، بشارتی، یوسف

۳. برگردان شده به پارسی:"بودن و زمان»، بشارتی، یوسف

در باب سرگذشتِ بودن (*Seinsgeschichte*) جابه‌جا می‌شود.[۴] اکنون دیگر مسئله این نیست که آدمی چگونه بودن را می‌فهمد، بلکه مسئله این است که خودِ بودن در روزگارهای گوناگون تاریخ غرب چگونه خویش را آشکار یا پنهان کرده است.

این گشت، دگرگونی در زبان را نیز ناگزیر می‌سازد. از همین‌رو در بایترگه با واژگان تازه‌ای روبه‌رو می‌شویم:

Seyn، Ereignis، Machenschaft، Verweigerung، Anklang.

این واژگان تنها اصطلاحات نو نیستند، بلکه کوششی‌اند برای گسستن از زبان هستی‌شناسی کهن؛ زبانی که خود، به زعم هایدگر، بخشی از مسئله است.[۵]

Richard Polt به‌درستی یادآور شده است که بایترگه را باید مهم‌ترین متن برای فهم نقد هایدگر از نیستی‌انگاری فن آورانه دانست.[۶] در این اثر، هایدگر می‌کوشد نشان دهد که جهان نو تنها مرحله‌ای تاریخی در فرهنگ غرب نیست، بلکه فرجام خردگرایانه‌ی تاریخ هستی‌شناسی است.

در میان بخش‌های گوناگون این اثر، بندهای ۶۴ و ۶۵ جایگاهی ویژه دارند. در این دو بند، هایدگر با ترسیم نمودارهایی کم‌مانند، پیوند میان تاریخ هستی‌شناسی، ساخت فرمانی/مَکینِگی، وانهش بودن و افسون‌زدگی را آشکار می‌سازد. این نمودارها را می‌توان نقشه‌ای فشرده از تشخیص هایدگری درباره‌ی سرنوشت جهان نو دانست.

بند ۶۴ به ریشه‌شناسی تاریخی ساخت فرمانی/مَکینِگی می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه فهم یونانی از بودن، در فرایندی درازدامن، به جهانی می‌انجامد که در آن هر چیز تنها در افق ساختن، سامان‌دادن و سنجیدن فهمیده می‌شود.

بند ۶۵ گامی فراتر می‌نهد و پیامد هستی‌گزار-تاریخی این وضعیت را آشکار می‌کند:وانهش بودن. در این وضعیت، آدمی دیگر نه‌فقط از بودن دور شده، بلکه از خود این دورافتادگی نیز بی‌خبر است.

در فرجام این فرایند، افسون‌زدگی پدیدار می‌شود. اما افسون‌زدگی نزد هایدگر چمی یکسره ویژه دارد. این افسون نه بازگشت به جهان اسطوره‌ای، بلکه گرفتاری در جهان سراسر سنجش‌پذیر، کارافزاری و زیست‌آزمون‌محور است؛ جهانی که در آن، هرچه بیشتر توان مهار افزایش می‌یابد، توان اندیشیدن بنیادین کمتر می‌شود.[۷]

دعوی این نوشتار آن است که Machenschaft، Seinsverlassenheit و Verzauberung سه آموزه‌ی جداگانه نیستند، بلکه سه دم از یک فرایند یگانه‌اند. فهم نسبت درونی این سه، کلید فهم تشخیص هایدگر از بحران جهان نو است.

---

[4]. *Heidegger's Contributions to Philosophy: An Introduction,* pp. 34–40.

[5]. همان، صص. ۴۱–۴۷.

[6]. *The Emergency of Being,* pp. 1–28.

[7]. *Heidegger's Later Philosophy,* pp. 45–62.

۲. «ساخت فرمانی/مَکینِگی» و فرجام هستی‌شناسی

از «اوسیا» تا فرمانروایی سنجش

اگـر بنـد ۶۵ را وصـف وضـعیت کنـونی آدمی بـدانیم، بنـد ۶۴ در حکم ریشه‌شناسی تـاریخی این وضعیت است. در اینجا هایدگر می‌کوشد نشان دهد آنچه در جهان نو به‌صورت چیرگی فن آوری، سامان‌یافتگی فراگیر، سنجش‌پذیری و فرمانروایی برنامه‌ریزی نمودار می‌شود، رخدادی اجتماعی نیست. این وضعیت ریشه در گونه‌ای از گشودگی بودن دارد که تاریخ آن به آغاز اندیشه‌ی یونانی بازمی‌گردد.

به بیان دیگر، ساخت فرمانی/مَکینِگی را تنها هنگامی می‌توان فهمید که آن را در افق تاریخ هستی‌شناسی بنگریم.

64. Machenschaft

οὐσία (τέχνη – ποίησις – ἰδέα)
beständige Anwesenheit
ens creatum
Natur
Geschichte
Kausalität und Gegenständlichkeit
Vor-gestelltheit
‖
Er-lebnis

۲.۱ «اوسیا» به‌سانِ آغازِ نخست

بند ۶۴ با واژه‌ی یونانی *οὐσία* آغاز می‌شود. برای فهم جایگاه این واژه نزد هایدگر باید از خوانش رایج هستی‌شناختی فاصله گرفت. اوسیا درفلسفه معمولاً به «جوهر» یا «ذات» برگردانده شده است؛ اما هایدگر می‌کوشد به لایه‌ای آغازین‌تر بازگردد.

اوسیا نزد یونانیان در بنیاد به گونه‌ای از حضور اشاره دارد؛ حضوری که در آن چیزی در گشودگی ایستاده و پایدار می‌شود.[8]

از نگاه هایدگر، این فهم آغازین از بودن سرآغاز همه‌ی تاریخ هستی‌شناسی غربی است. زیرا از همان آغاز، بودن در نسبت با حضور فهمیده می‌شود؛ و همین تعیین آغازین، دیرتر همه‌ی صورت‌های پسین هستی‌شناسی را رقم می‌زند.

[8]. *Introduction to Metaphysics*, pp. 58–74. برگردان شده به پارسی: ”درآمد به متافیزیک»، بشارتی، یوسف.

سه واژه‌ی بنیادین این آغاز را سامان می‌دهند: *ποίησις* ،*τέχνη* و *ἰδέα*. هر سه به‌گونه‌ای با پدیدارشدن و آشکارگی پیوند دارند.

۲.۲ τέχνη و دگرگونی چم آشکارگی

واژه‌ی *τέχνη* در جهان یونانی هنوز چم نوین «فناوری» را ندارد. این واژه به گونه‌ای دانایی پدیدارکننده اشاره می‌کند؛ گونه‌ای از دانستن که چیزی را از پوشیدگی به آشکارگی می‌آورد.[۹]

Mark Wrathall به‌درستی یادآور شده است که در چم یونانی، *τέχνη* نه افزار چیرگی، بلکه شیوه‌ای از انکشاف بود.[۱۰]

اما همین فهم آغازین در روند تاریخ دگرگون می‌شود. آنچه در آغاز «پدیدارساختن» بود، اندک‌اندک به ساختن، فرآوردن، سامان‌دادن و سرانجام مهارکردن دگرگون می‌شود.

در این دگرگونی، راستی نیز آرام‌آرام از چم *ἀλήθεια* (ناپوشیدگی) فاصله می‌گیرد و به «درستی» و «همانندی» فروکاسته می‌شود. این همان روندی است که در فرجام به ساخت فرمانی/مَکینِگی می‌رسد.

۲.۳ ποίησις: برآوردن از پوشیدگی به آشکارگی

واژه‌ی یونانی *ποίησις* از ریشه‌ی کنش *poiein* می‌آید، یعنی ساختن، پدیدآوردن، به‌وجودآوردن. اما نزد یونانیان، این واژه چمی بسیار ژرف‌تر از «فرآوری» در چم امروزی دارد.

هایدگر در رساله‌ی *The Question Concerning Technology* نشان می‌دهد که پوئیسیس در بنیاد، گونه‌ای از به‌پیش‌آوردن (*Her-vor-bringen*) است.[۱۱] یعنی چیزی از پوشیدگی بیرون می‌آید و در آشکارگی می‌ایستد.

برای یونانیان، پوئیسیس تنها کار سراینده نبود. شکفتن گل، ساخته‌شدن یک جام، پدیدآمدن یک سوگ‌نمایش و زایش یک اثر هنری همگی نمونه‌اند. در همه‌ی اینها چیزی رخ می‌دهد: چیزی از نهفتگی به آشکارگی می‌آید. از همین‌رو، پوئیسیس نزد یونانیان پیوندی ژرف با *ἀλήθεια* دارد. چیزی پدید می‌آید، یعنی خود را می‌نمایاند.

اینجاست که تفاوت بنیادین میان پوئیسیس و فن آوری نوین روشن می‌شود. در پوئیسیس، آدمی به چیزی مجال ظهور می‌دهد؛ در فن آوری نوین، آدمی چیزی را به‌زور به فرآوری وامی‌دارد. در پوئیسیس، نوعی همنوایی با گشودگی وجود دارد؛ در فن آوری نوین، نوعی فشار و مهار. این تفاوت برای فهم گذار از جهان یونانی به جهان ساخت فرمانی/مَکینِگی بسیار بایسته است.

در بند ۶۴، پوئیسیس هنوز یکی از دم‌های آغازین فهم یونانی از بودن است. اما این فهم آغازین

---

[9]. *The Question Concerning Technology,* pp. 12–18.
[10]. *Heidegger and Unconcealment,* pp. 72–91.
[11]. *The Question Concerning Technology,* pp. 10–18.

به‌تدریج دگرگون می‌شود: آنچه در آغاز برآوردن، شکفتن و پدیدارشدن بود، دیرتر به ساختن، فرآوری و مهارکردن بدل می‌شود. در این گذار، پوئیسیس به‌تدریج جای خود را به ساخت فرمانی/مَکینِگی می‌دهد. می‌توان گفت: *Machenschaft* صورت فروبسته و کاسته‌ی پوئیسیس است؛ یعنی برآوردن، به فرآوری سنجش‌گر فروکاسته می‌شود.

۲.۴ *ἰδέα*: دیدارپذیری و چیرگی «نمود»

اکنون به سومین آموزه می‌رسیم: *ἰδέα*. این واژه را معمولاً «ایده» برمی‌گردانند، اما این برگردان غالباً چم آغازین آن را پنهان می‌کند. *ἰδέα* از ریشه‌ی کنش *idein* می‌آید، یعنی دیدن، نگریستن. پس چم آغازین آن چیزی شبیه این است: سیمای دیدارپذیر، آنچه خود را به دید می‌آورد، نمود آشکار.

در فلسفه افلاطون، *ἰδέα* به آنچه پایدار، راستین و همواره یکسان است اشاره دارد: زیبایِ خودبه‌خود، دادگری خودبه‌خود، نیکِ خودبه‌خود. باشنده‌های حس‌پذیر دگرگون می‌شوند، اما ایده‌ها پایدارند. از اینجا، راستی به‌تدریج با امر ثابت و حاضر پیوند می‌خورد.

هایدگر در خوانش خود از افلاطون نکته‌ای بسیار بایسته را برجسته می‌کند. او می‌گوید با افلاطون، راستی به‌آرامی از چم *ἀλήθεια* به‌سوی چم دیگری حرکت می‌کند: راستی به چم درست دیدن. این دمی سرنوشت‌ساز در تاریخ هستی‌شناسی است.[۱۲] چرا؟ زیرا از اینجا به بعد، بودن بیش از پیش در افق حضور، پایداری و دیدارپذیری فهمیده می‌شود.

در بند ۶۴، هایدگر نشان می‌دهد که خطی تاریخی از *ἰδέα* تا جهان نوین کشیده می‌شود:

ἰδέα → *παρουσία* → *objectivity* → *representation*.

یعنی نخست، بودن به‌سان حضور فهمیده می‌شود؛ سپس باشنده به ابژه بدل می‌شود؛ و سرانجام همه‌چیز به بازنمودِ سوژه فروکاسته می‌شود. از این چشم‌انداز، *ἰδέα* یکی از سرچشمه‌های اصلی هستی‌شناسی خودبنیادانه‌ی نوین است.

اکنون نسبت *ἰδέα* با *Machenschaft* روشن می‌شود. در *ἰδέα*، هستنده چیزی است که باید به دید درآید. در ساخت فرمانی/مَکینِگی، باشنده چیزی است که باید ساخته شود، پیش‌نهاده شود، سنجیده شود. به بیان دیگر: در *ἰδέα*، چیرگی «دیدن» آغاز می‌شود؛ در *Machenschaft*، این دیدن به سنجش بدل می‌شود.

۲.۵ نسبت سه‌گانه

اکنون سه آموزه‌ی آغازین بند ۶۴ کنار هم روشن می‌شوند:

τέχνη → آشکارسازی، *ποίησις* → برآوردن به آشکارگی، *ἰδέα* → دیدارپذیری حضور.

این سه با هم افق آغازین فهم یونانی از بودن را می‌سازند.

---

[12]. *Wegmarken,* 'Plato's Doctrine of Truth,' pp. 203–238.

اما در تاریخ هستی‌شناسی، هر سه دگرگون می‌شوند:

τέχνη → فن آوری، *ποίησις* → فرآوری، *ἰδέα* → بازنمودن.

فرجام این دگرگونی همان چیزی است که هایدگر نامش را می‌گذارد: *Machenschaft*.

۲.۶ Machenschaft چیست؟

برگرداندن *Machenschaft* آسان نیست. در آلمانی این واژه بار چمی ویژه‌ای دارد و به «دستکاری»، «کارچاق‌کنی»، «سازوکار پنهان» و «ساخت‌وپاخت» نزدیک است. اما نزد هایدگر چمی هستی‌شناختی پیدا می‌کند.

ساخت فرمانی/مَکینِگی نام گونه‌ای از انکشاف باشنده است که در آن هر چیز تنها در افق ساخت‌پذیری، فرآوری‌پذیری، سنجش‌پذیری و مهارپذیری فهمیده می‌شود.[۱۳]

در جهان ساخت فرمانی/مَکینِگی، باشنده دیگر چیزی نیست که خود را بنمایاند؛ بلکه چیزی است که باید فرآوری شود، سامان یابد، سنجیده شود، و در چرخه‌ی بهره‌برداری جای گیرد. در این افق، باشنده‌ها بیش از پیش ویژگی‌های یگانه‌ی خود را از دست می‌دهند و به اجزای جایگزین‌پذیر یک دستگاه بدل می‌شوند. این همان جایی است که هایدگر از چیرگی «ساختن به‌سان بنیاد» سخن می‌گوید.

۲.۷ زنجیره‌ی تاریخیِ «ساخت فرمانی/مَکینِگی»

نمودار بند ۶۴ زنجیره‌ای تاریخی را ترسیم می‌کند که می‌توان آن را چنین بازسازی کرد:

ούσία → *ens creatum* → *natura* / *historia* → *causalitas* → *Gegenständlichkeit* → *Vor-stelltheit* → *Erlebnis*.

این زنجیره نشان می‌دهد که تاریخ هستی‌شناسی پویشی تصادفی نیست؛ بلکه گسترش درونی یک تصمیم آغازین است. در جهان یونانی، بودن به‌سان حضور پایدار فهمیده می‌شود. در جهان مسیحی، باشنده به‌سان آفریده (*ens creatum*) گزارش می‌شود. در آغاز جهان نو، طبیعت و تاریخ به عرصه‌های بنیادین شناخت بدل می‌شوند. در دانش نو، علیت و ابژکتیویته چیره می‌گردند. و در روزگار دیرین‌تر، همه‌چیز در افق بازنمودگی فهمیده می‌شود.[۱۴] این روند نقطه‌ی اوج خود را در *Vor-stellung* می‌یابد.

۲.۸ جهان چونان تصویر

در نوشتار «عصر تصویر جهان»، هایدگر نشان می‌دهد که ویژگی بنیادین جهان نو آن است که جهان به «تصویر» بدل می‌شود.[۱۵]

---

[13]. *Beiträge zur Philosophie (Vom Ereignis),* pp. 126–128.

[14]. *Identität und Differenz,* pp. 31–67. برگردان شده به پارسی:"همانی و ناهمانی»، بشارتی، یوسف

[15]. *Holzwege,* pp. 75–113.برگردان شده به پارسی:"بیراهه های جنگلی»، بشارتی، یوسف

اما «تصویر» در اینجا به چم نگاره یا بازنمایی ساده نیست. مقصود آن است که جهان به چیزی بدل می‌شود که در برابر سوژه می‌ایستد. سوژه میانه می‌شود. جهان ابژه می‌شود. راستی به بازنمودگی درست فروکاسته می‌شود. این دم، فرجام هستی‌شناسی خودبنیادانه است.

از René Descartes تا Immanuel Kant، جهان هرچه بیشتر در جایگاه ابژه‌ای برای بازنمودگی و شناخت استوار می‌شود. اکنون باشنده نه چیزی خودبسنده، بلکه چیزی است که باید در افق آگاهی سوژه حاضر شود.

۲.۹ از «بازنمایی» تا «زیست‌آزمون»

اما هایدگر نشان می‌دهد که روند ساخت فرمانی/مَکینِگی در بازنمایی فرونشسته. گام فرجامین حتی ریشه‌ای‌تر است: فروکاست جهان به *Erlebnis*.

Erlebnis را معمولاً «تجربه‌ی زیسته» برمی‌گردانند، اما نزد هایدگر این واژه باری انتقادی دارد. در اینجا دیگر مسئله‌ی اصلی این نیست که چیزی چیست. تنها مسئله این است که چگونه آزموده می‌شود. ارزش هر چیز با شدت تجربه‌پذیری آن سنجیده می‌شود.

هنر؟ زیست‌آزمون. دین؟ زیست‌آزمون. اندیشه؟ زیست‌آزمون. پیوندهای آدمی؟ زیست‌آزمون. همه‌چیز باید «زیسته شود»، «احساس شود» و «به کار رود». اینجاست که ساخت فرمانی/مَکینِگی به ژرف‌ترین لایه‌ی خود می‌رسد: جهان نه‌فقط سامان‌یافته و سنجش‌پذیر شده، بلکه به ماده‌ی خام زیست‌آزمون بدل شده است.[۱۶]

۲.۱۰ فرجامِ درونیِ «ساخت فرمانی/مَکینِگی»

ساخت فرمانی/مَکینِگی تنها به فرمانروایی فن آوری نمی‌انجامد. فرجام درونی آن فروکاست همه‌ی ساحت‌های بودن به خرد فرآوری، مصرف و زیست‌آزمون است.

آدمی جهان نو در نمود آزادتر، تواناتر و آراسته‌تر شده است. اما همین توانمندی نمادین با تهی‌شدن نسبت او با بودن همراه است. هرچه توان مهار بیشتر می‌شود، توان شنیدن کمتر می‌شود. هرچه سامان‌یافتگی بیشتر می‌شود، گشودگی کمتر می‌شود. هرچه شتاب بیشتر می‌شود، درنگ کمتر می‌شود.

از همین‌جاست که بند ۶۴ به‌گونه‌ای درونی به بند ۶۵ گذر می‌کند. زیرا پیامد هستی‌گزار ساخت فرمانی/مَکینِگی چیزی نیست جز وانهش بودن.

۳. «وانهشِ بودن» و چارچوب بحران

بند ۶۵ و قلب اندیشه‌ی دیرین هایدگر

بند ۶۵ را می‌توان یکی از فشرده‌ترین و ژرف‌ترین جایگاه‌های هایدگر درباره‌ی وضعیت تاریخی

---

[16]. *Nietzsche,* Bd. II, pp. 264–285. برگردان شده به پارسی: "نیچه»، بشارتی، یوسف.

آدمی در روزگار نو دانست. در اینجا مسئله دیگر تنها تاریخ هستی‌شناسی یا دگرگونی آموزه‌ها نیست؛ مسئله خودِ وضعیت آدمی در جهانی است که ساخت فرمانی/مَکینِگی بر آن چیره شده است.



هایدگر در این بند نشان می‌دهد که بحران بنیادین جهان نو نه بحران دارایی، کشوری یا حتی فرهنگی، بلکه بحرانی هستی‌شناختی است: گسست نسبت آدمی و بودن.

اما این گسست ویژگی خاصی دارد: خود را پنهان می‌کند. آدمی جهان نو از بودن دور افتاده، اما این دورافتادگی را نه آزمون می‌کند و نه حتی درمی‌یابد. همین ناآگاهی از بحران، ژرف‌ترین چهره‌ی بحران است.

۳.۱ جدایی Seyn (بوش) و Seiendheit (باشنده گی)

نمودار بند ۶۵ با جدایی‌ای بنیادین آغاز می‌شود: جدایی میان *Seyn* و *Seiendheit*. این جدایی را نمی‌توان تنها جدایی میان «بوش» و «باشنده وشی» به چم رایج دانست. در اینجا هایدگر آگاهانه از نگارش کهن *Seyn* بهره می‌برد تا دوری خود را از فهم سنتی بودن آشکار سازد.[17]

Seyn نزد هایدگر دیرین، نام آن ساحت آغازین و رویدادین است که در آن گشودگی بودن شدنی می‌شود. در برابر آن، *Seiendheit* به آن چیزی اشاره دارد که هستی‌شناسی همواره به‌جای بودن نشانده است: **باشنده‌گی**، یعنی آنچه باشنده‌ها را به‌سان باشنده تعیین می‌کند.

---

[17]. *Heidegger's Contributions to Philosophy: An Introduction,* pp. 34–40.

به بیان ساده‌تر:

Seyn = خود گشودگی بودن؛ *Seiendheit* = گونه‌ی فهم باشنده‌ها در هستی‌شناسی.

کل تاریخ هستی‌شناسی را می‌توان تاریخ جانشین‌شدن *Seiendheit* به‌جای *Seyn* دانست.

۳.۲ جوشش باشنده‌گی

در بالای نمودار بند ۶۵ دو آموزه کنار یکدیگر جای گرفته‌اند: *Machenschaft und Richtigkeit*. این دو، به تعبیر هایدگر، دو چهره‌ی اصلی *Wesung der Seiendheit* هستند.[18]

Machenschaft را در بخش پیشین روشن کردیم. اما اکنون باید آموزه‌ی دوم را نیز روشن کنیم. *Richtigkeit* معمولاً به «درستی» یا «صحت» برگردانده می‌شود. این واژه به فهم هستی‌شناختی راستی به‌سان همانندی اشاره دارد: درست آن است که با سنجه‌ی از پیش تعیین‌شده سازگار باشد.[19]

در اینجا راستی دیگر به چم ناپوشیدگی نیست؛ راستی به صحت داوری فروکاسته شده است. بدین‌سان، جهان نوین بر دو ستون استوار می‌شود: هر چیز باید ساختنی و مهارشدنی باشد؛ هر چیز باید سنجیدنی و درست‌سنجی‌پذیر باشد. این دو با هم، بنیاد جهان نوین را می‌سازند.

۳.۳ Seinsverlassenheit چیست؟

در میانه‌ی نمودار، آموزه‌ی *Seinsverlassenheit* جای دارد. برای این واژه، «وانهشِ بودن» برگزیده شده؛ زیرا در آن هم سویه‌ی تاریخی نگاه داشته می‌شود و هم سویه‌ی تقدیری.

وانهشِ بودن به این چم نیست که هستی یکسره ناپدید شده است. اگر چنین می‌بود، اساساً پرسش نیز ناشدنی می‌شد.

مقصود آن است که باشنده‌ها همچنان حاضرند، جهان همچنان کار می‌کند، دستگاه‌ها همچنان کارا هستند، اما پیوند بنیادین با راستیِ بودن سست یا پوشیده شده است.[20]

خطر اصلی این نیست که آدمی چیزی را از دست داده است. خطر اصلی آن است که دیگر نبود آن را نیز احساس نمی‌کند. این همان ژرف‌ترین صورت فراموشی بودن است.

۳.۴ بی‌نیازی: چهره‌ی پنهان بحران

یکی از مهم‌ترین آموزه‌های بند ۶۵، *Notlosigkeit* است. واژه‌ی *Not* در آلمانی تنها «نیاز» نیست؛ بار چمی آن به اضطرار، تنگنا و درماندگی نیز نزدیک است. پس *Notlosigkeit* را نمی‌توان تنها «بی‌نیازی» دانست. مقصود وضعیتی است که در آن آدمی دیگر هیچ اضطرار

[18]. *Beiträge zur Philosophie (Vom Ereignis),* pp. 129–131.
[19]. *Wegmarken,* pp. 177–202.
[20]. *Contributions to Philosophy (From Enowning),* xi–xiv.

بنیادینی احساس نمی‌کند.[21] جهان فن آوری‌های نوین پیوسته نیازهای رویه‌ای را پاسخ می‌دهد: شتاب، آسایش، پیوستگی، دسترسی، مصرف. اما همین پاسخ‌گویی فراگیر، آدمی را از آزمون نیاز ژرف‌تر بازمی‌دارد.

این نیاز ژرف‌تر همان نیاز به پرسش از بودن است. از این‌رو، *Notlosigkeit* به چم نبود نیاز نیست؛ بلکه ناتوانی در احساس نیاز راستین است. این شاید ریشه‌ای‌ترین نقد هایدگر از جهان نوین باشد.

آدمی امروز پیوسته پیوسته است، اما بی‌مجاورت؛ پیوسته آگاه است، اما بی‌بینش؛ پیوسته در زیست‌آزمون است، اما بی‌درنگ.

۳.۵ پژواکِ بودن در دلِ «وانهشِ بودن»

اما هایدگر در اینجا تنها تصویری تیره ارائه نمی‌کند. در بند ۶۵ آموزه‌ی بایسته‌ی دیگری نیز پدیدار می‌شود:

Anklang der Wesung des Seyns in der Seinsverlassenheit. یعنی: پژواک جوشش بودن در دل وانهش بودن.

این تعبیر از ژرف‌ترین واژگان بایترگه است. حتی در ژرف‌ترین وضعیت فراموشی نیز بودن به‌کلی خاموش نمی‌شود. چیزی از آن همچنان برجای می‌ماند — نه به‌سان حضور کامل، بلکه چونان پژواک و اشاره.[22]

این پژواک همان چیزی است که توان اندیشیدن را هنوز زنده نگاه می‌دارد. اگر این پژواک نمی‌بود، نه بحران فهمیده می‌شد و نه شدنی‌ای برای گشودگی دوباره وجود داشت.

۳.۶ بردار Machenschaft → Erleb*nis*

در میانه‌ی نمودار، یکی از مهم‌ترین پیکان‌ها دیده می‌شود: *Machenschaft → Erlebnis*. این پیکان نشان می‌دهد که ساخت فرمانی/مَکینِگی به‌ناگزیر به *Erlebnis* می‌انجامد.

چرا؟ زیرا هنگامی که همه‌چیز در افق ساختن و سنجش فهمیده شود، باشنده‌ها دیگر از درون تهی می‌شوند. آن‌ها دیگر چم ذاتی ندارند. در این وضعیت تنها یک سنجه برجای می‌ماند: چگونه آزموده می‌شوند؟ ارزش هر چیز اکنون با شدت تجربه‌پذیری آن سنجیده می‌شود: هنر، کشورداری، دین، حتی اندیشه. همه‌چیز باید آزموده شود، مصرف شود، و از نو جایگزین شود.[23] این همان جهانی است که در آن زندگانی به زنجیره‌ای از زیست‌آزمون‌های پیاپی بدل می‌شود.

---

[21]. *The Emergency of Being,* pp. 87–92.
[22]. *Beiträge zur Philosophie (Vom Ereignis), §§7–8.*
[23]. *Nietzsche,* Bd. II, pp. 264–285.

۳.۷ «واژنش/وارهیدن»

در کنار این مسیر، آموزه‌ی بایسته‌ی دیگری جای دارد: *Verweigerung*، وازنش (وارهیدن). این واژه در اندیشه‌ی دیرین هایدگر جایگاهی بنیادین دارد.

وازنش بدین چم است که بودن در روزگار ساخت فرمانی/مَکینِگی خود را از آشکارگی کامل پس می‌کشد.[۲۴] اما این وازنش تنها سلبی نیست. وازنش خود گونه‌ای از بخشش است.

زیرا اگر بودن خود را بی‌واسطه می‌نمود، دیگر مجالی برای پرسش برجای نمی‌ماند. پوشیدگی شرط گشودگی ژرف‌تر است. *William J. Richardson* این ساختار را «دیالکتیک پوشیدگی» نامیده است.[۲۵]وازنش، در ژرف‌ترین چم، خود گونه‌ای اشاره است.

۴. افسون‌زدگی

فرجام درونی جهان نو

در نمودار بند ۶۵، آموزه‌ی *Verzauberung* در پایان دو راه پدیدار می‌شود:

راه *Erlebnis → Machenschaft*، و راه *Seinsverlassenheit → Verzauberung*.

این جایگاه نموداری تصادفی نیست. هایدگر بدین‌سان نشان می‌دهد که افسون‌زدگی نه پدیداری کناری، بلکه فرجام درونی کل روند تاریخ هستی‌شناسی است.[۲۶]

۴.۱ افسون‌زدگی نزد هایدگر

در نگاه نخست، به‌کارگیری واژه‌ی *Verzauberung* نزد هایدگر شگفت‌آور می‌نماید. زیرا در روایت کلاسیک روزگار نو به‌ویژه نزد ماکس وبر، ویژگی بنیادین جهان نوین «افسون‌زدایی» (*Entzauberung*) است.[۲۷]

وبر جهان نوین را جهانی می‌دید که در آن خردگرایی افزاری، سنجش‌گری و دیوان‌سالاری جای نیروهای رازآلود، دینی و اسطوره‌ای را گرفته‌اند. بر این بنیاد، جهان نوین جهانی افسون‌زدوده است.

اما هایدگر دقیقاً در همین‌جا راهی دیگر می‌پیماید. او می‌گوید جهان نوین از افسون رها نشده است؛ بلکه تنها از افسون کهن به افسون نو گذر کرده است.

---

[24]. *Beiträge zur Philosophie (Vom Ereignis), §§7–8.*
[25]. *Heidegger: Through Phenomenology to Thought,* pp. 466–471.
[26]. *Beiträge zur Philosophie (Vom Ereignis), §65.*
[27]. *Gesammelte Aufsätze zur Wissenschaftslehre,* pp. 524–555.

۴.۲ افسون نو

افسون کهن، افسون اسطوره، آیین و امر پاک بود. افسون نو، افسون فن آوری، شتاب، مصرف و زیست‌آزمون است.

در جهان نوین، آدمی گمان می‌کند آزاد شده است: از آیین، از فرمانروایی، از دین، از راز. اما این آزادی نمادین، پوششی است بر گونه‌ای اسارت ژرف‌تر. آدمی امروز اسیر جهانی شده که پیوسته او را افسون می‌کند: با شتاب، با نوآوری، با زیست‌آزمون‌های تازه، با مصرف بی‌پایان. افسون نوین دقیقاً در این است که خود را افسون نمی‌نمایاند. این افسون در هیئت خردگرایی پدیدار می‌شود.

۴.۳ افسون و Erlebnis

اکنون نسبت افسون‌زدگی و *Erlebnis* روشن‌تر می‌شود. هنگامی که جهان به ماده‌ی خام زیست‌آزمون بدل می‌شود، آدمی نیز به جوینده‌ی پیوسته‌ی زیست‌آزمون‌های نو بدل می‌گردد.

دیگر آرامش ناشدنی می‌شود. درنگ دشوار می‌شود. خاموشی تاب‌ناپذیر می‌شود. همه‌چیز باید تازه باشد، شتابان باشد، شدید باشد، و زیست‌آزمون‌پذیر باشد. این همان جایی است که افسون‌زدگی به اوج می‌رسد. زیرا آدمی دیگر نه در پی راستی، بلکه در پی شدت زیست‌آزمون است.

این نکته نزد هایدگر بسیار سرنوشت‌ساز است. بحران نوین از آن رو پدیدار نمی‌شود که آدمی بیش از اندازه می‌اندیشد؛ بلکه از آن روست که دیگر درنگ نمی‌کند. جهان پیوسته زیست‌آزمون می‌آفریند و بدین‌سان توان اندیشیدن را می‌بلعد.[۲۸]

۴.۴ بستارگی/سخت گشتگی

در کنار *Verzauberung*، نمودار آموزه‌ی دیگری را نیز نشان می‌دهد: *Verfestigung*، بستارگی. این واژه همگام افسون‌زدگی است. افسون‌زدگی به چم جنبش پیوسته، شتاب و هیجان است. بستارگی به چم استوارشدن درونی همین وضعیت است.

در نمود همه‌چیز در جنبش است. اما در بنیاد، هیچ چیز دگرگون نمی‌شود. نوآوری پیوسته رخ می‌دهد، اما افق فهم ثابت می‌ماند. شتاب فزونی می‌یابد، اما گشودگی کاهش می‌یابد.

این یکی از ژرف‌ترین ناسازه‌های جهان نوین است: جنبش بی‌پایان در دل بستارگی کامل. جهان نوین بی‌وقفه دگرگون می‌شود، اما در همان خرد سنجش و فرآوری بندی می‌ماند.

[28]. *Heidegger's Later Philosophy,* pp. 45–62.

۴.۵ افسون‌زدگی و بی‌نیازی

اکنون نسبت افسون‌زدگی با *Notlosigkeit* نیز آشکار می‌شود. افسون‌زدگی مرحله‌ای است که در آن بی‌نیازی به کمال می‌رسد.

آدمی افسون‌زده نه‌تنها نیاز بنیادین را احساس نمی‌کند، بلکه بنیادین از پرسش درباره‌ی آن می‌گریزد. او دیگر نه‌فقط از هستی دور شده، بلکه از خود پرسش نیز گریزان است.

فردریش ویلهلم فون هرمان این وضعیت را به‌درستی گونه‌ای غفلت دوتایی می‌نامد:[29] غفلت از بودن، و غفلت از خود این غفلت. این دومین غفلت است که وضعیت را خطرناک‌تر می‌کند.

۴.۶ آدمی افسون‌زده

اگر بخواهیم آدمی افسون‌زده را در یک تصویر فشرده وصف کنیم، می‌توان گفت او آدمی است که پیوسته در پیوند است، اما بی‌مجاورت؛ پیوسته در مصرف است، اما بی‌سیری؛ پیوسته در زیست‌آزمون است، اما بی‌دگرگونی؛ پیوسته در دانستن است، اما بی‌فهم.

او هرگز از داده تهی نیست، اما از چم تهی است. هرگز از آگاهی دور نیست، اما از اندیشیدن دور است.

این همان گونه از زندگانی است که در آن، آدمی گمان می‌کند در اوج توانمندی تاریخی ایستاده، حال آنکه درست در همان دم در ژرف‌ترین صورت وانهش بودن فرورفته است.

۴.۷ افسون‌زدگی به‌سان حوالت

هایدگر افسون‌زدگی را تنها یک بیماری فرهنگی یا روان‌شناختی نمی‌فهمد. افسون‌زدگی حوالت تاریخی روزگار ماست؛ یعنی وضعیتی که از دل کل تاریخ هستی‌شناسی برآمده است.

از همین‌رو نمی‌توان با راه‌چاره‌های تنها کشوری، همگروهی یا فن اوری از آن بیرون آمد. مشکل در افزارها نیست. مشکل در نسبت بنیادین ما با بودن است. تا زمانی که این نسبت دگرگون نشود، افسون در صورت‌های تازه بازآفریده خواهد شد.

۵. نسبت ساخت فرمانی/مَکینِگی و گِشتل

از بایترگه تا پرسش از فن آوری

یکی از دشوارترین مسئله‌ها در فهم سیر اندیشه‌ی دیرین هایدگر، روشن‌کردن نسبت میان *Machenschaft* و *Gestell* است. هر دو آموزه به جهان نوین، فرمانروایی فن آوری و چیرگی سنجش‌گری مربوط‌اند، اما یکسان نیستند.

---

[29]. *Wege ins Ereignis,* pp. 118–135.

اگر جدایی این دو روشن نشود، خوانش بایترگه ناتمام خواهد ماند.

۵.۱ Machenschaft: نام چارچوب هستی‌شناختی

در بایترگه، *Machenschaft* نام گونه‌ای از انکشاف باشنده است که ریشه در کل تاریخ هستی‌شناسی غرب دارد. ساخت فرمانی/مَکینِگی آموزه‌ای تاریخ-هستی‌شناختی است.

یعنی به ما نشان می‌دهد که چگونه از آغاز اندیشه‌ی یونانی، باشنده‌ها به‌تدریج در افق ساخت‌پذیری، فرآوری‌پذیری، سامان‌پذیری و سنجش‌پذیری فهمیده شدند.[۳۰] در این چم، ساخت فرمانی/مَکینِگی هنوز تنها فن آوری نیست. بلکه شرط شدنی‌بودگیِ فرمانروایی فن آوری است. می‌توان گفت: *Machenschaft* خرد درونی هستی‌شناسی نوین است.

۵.۲ Gestell: ماهیت فن آوری نو

اما در نوشته‌های دیرین‌تر — به‌ویژه در رساله‌ی *The Question Concerning Technology* — هایدگر از آموزه‌ی دیگری بهره می‌گیرد: *Gestell*.

گِشتل را معمولاً «چارچوب‌بندی»، «برنهاد» یا «فراچینش» برگردانده‌اند. این واژه نزد هایدگر به چم ماهیت فن آوری نوین است.[۳۱]

گشتل گونه‌ای از انکشاف است که در آن باشنده‌ها همچون اندوخته پایندگی/ ایستاد (*Bestand*) پدیدار می‌شوند. در این افق: رودخانه سرچشمه‌ی نیرو است؛ بیشه سرچشمه‌ی چوب است؛ زمین سرچشمه‌ی استخراج است؛ و حتی آدمی نیز سرچشمه‌ی آدمی است. هر چیز در جایگاه ذخیره‌ای برای بهره‌برداری پدیدار می‌شود.

۵.۳ نسبت درونی این دو

اکنون نسبت این دو روشن‌تر می‌شود. اگر بخواهیم با زبان ساده بیان کنیم: *Machenschaft* = چارچوب هستی‌شناختی بنیادین؛ *Gestell* = تحقق تاریخی-فن آوری آن چارچوب.

یا: ساخت فرمانی/مَکینِگی نام خرد است. گشتل نام تحقق فرجامین آن خرد. به بیان دیگر، گشتل را می‌توان فرجام تاریخی ساخت فرمانی/مَکینِگی دانست.

۵.۴ از ساختن تا ذخیره‌سازی

در ساخت فرمانی/مَکینِگی، باشنده به چیزی ساختنی و مهارشدنی بدل می‌شود. در گشتل، این روند ریشه‌ای‌تر می‌شود: باشنده حتی از جایگاه «چیز» نیز فرو می‌افتد و به «ذخیره» بدل می‌شود.

این تفاوت بسیار بایسته است. در جهان چیز، هنوز فاصله‌ای میان آدمی و باشنده برجای است. در جهان ذخیره، این فاصله نیز محو می‌شود. همه‌چیز در شبکه‌ی آماده‌به‌کار جای می‌گیرد.

---

[30]. *Beiträge zur Philosophie (Vom Ereignis), §64–65.*
[31]. *The Question Concerning Technology,* pp. 19–35.

دیگر پرسش این نیست: «این چیز چیست؟» پرسش این است: «چه اندازه گنجایش دارد؟» یا: «چگونه می‌توان از آن بهره برد؟» این درست زبان جهان امروز است.

۵.۵ گشتل و افسون‌زدگی

اکنون نسبت گشتل با *Verzauberung* نیز روشن می‌شود. گشتل تنها افزار بهره‌برداری نیست؛ گشتل هم‌زمان چارچوب افسون‌ساز جهان نوین نیز هست.

جهان گشتل جهانی است که در آن: کارآمدی، افسون می‌آفریند؛ شتاب، افسون می‌آفریند؛ داده، افسون می‌آفریند؛ مهار، افسون می‌آفریند.

آدمی نوین هرچه بیشتر بر جهان چیره می‌شود، بیشتر در دام همان دستگاه گرفتار می‌شود. این همان ناسازه‌ی بنیادین جهان فن آوری است.

۵.۶ خطر

هایدگر در رساله‌ی فن آوری سخنی درخور دارد: اما آنجا که خطر هست، رستگاری نیز می‌روید.[۳۲]

خطر اصلی فن آوری در ماشین‌ها نیست. خطر اصلی در این است که گشتل همه‌ی شیوه‌های دیگر انکشاف را بپوشاند. یعنی آدمی دیگر نتواند جهان را جز در افق بهره‌برداری ببیند. اگر چنین شود، نه‌تنها هنر، دین و اندیشیدن، بلکه خود توان پرسش نیز فرو می‌پاشد.

این همان نقطه‌ای است که گشتل باوانهش بودن یکی می‌شود.

۵.۷ از Machenschaft تا Gestell

اکنون می‌توان کل فرایند را چنین فشرده ساخت:

Machenschaft → Seinsverlassenheit → Verzauberung → Gestell.

یا در زبان سرگذشتِ بودن: نخست باشنده ساختنی می‌شود؛ سپس نسبت با بودن پوشیده می‌شود؛ سپس آدمی در افسون جهان سنجش‌گر گرفتار می‌شود؛ و سرانجام کل جهان در گشتل به ذخیره‌ی آماده‌به‌کار بدل می‌گردد.

در این نقطه، تاریخ هستی‌شناسی به فرجام خود می‌رسد.

---

[32] همان، ص. ۲۸.

۶. فرجام سخن

آیا راه برون‌رفتی هست؟

آنچه در بندهای ۶۴ و ۶۵ *Beiträge zur Philosophie (Vom Ereignis)* آشکار می‌شود، تنها واکاوی‌ای از روزگار نو نیست؛ بلکه نقشه‌ای از تقدیر تاریخی جهان غرب است. این دو بند با کنار هم نهادن سه آموزه‌ی بنیادین — Machenschaft، Seinsverlassenheit و Verzauberung — چارچوب درونی بحران جهان نو را روشن می‌کنند.

اکنون می‌توان این منظومه را در فشرده‌ترین صورت چنین بازسازی کرد:

۶.۱ منظومه‌ی سه‌گانه

نخست: Machenschaft

ساخت فرمانی/مَکینِگی چارچوب بنیادین انکشاف باشنده در فرجام تاریخ هستی‌شناسی است. در این افق، هر چیز تنها در نسبت با ساخت‌پذیری، فرآوری‌پذیری و مهارپذیری فهمیده می‌شود. باشنده دیگر آنچه از خود برمی‌خیزد نیست؛ بلکه آن چیزی است که باید ساخته شود، سامان یابد، سنجیده شود، و به کار گرفته شود.

دوم: Seinsverlassenheit

پیامد هستی‌گزار این وضعیت،وانهش بودن است. آدمی در جهانی زندگانی می‌کند که همه‌چیز در آن حاضر است، اما نسبت بنیادین با بودن پوشیده شده است. خطر اصلی این نیست که بودن غایب شده باشد؛ خطر اصلی این است که نبود آن دیگر احساس نمی‌شود.

سوم: Verzauberung

فرجام این روند، افسون‌زدگی است. آدمی افسون‌زده پیوسته در زیست‌آزمون است، پیوسته در جنبش است، پیوسته در پیوستگی است، اما در عین‌حال بی‌درنگ، بی‌اندیشه و بی‌گشودگی است. این همان وضعیتی است که در آن بحران به کمال می‌رسد.

۶.۲ آیا برون‌رفتی شدنی است؟

پرسش اکنون این است: آیا می‌توان از این وضعیت بیرون رفت؟ هایدگر پاسخ می‌دهد: نه از راه خواست آدمی.

این نکته بسیار بایسته است. از نگاه او، بحران جهان نوین برآمده از لغزش چند تن، یک دستگاه کشوری یا حتی تنها فن آوری نیست. پس راه برون‌رفت نیز نمی‌تواند تنها نقشه‌ای اجتماعی یا فن آورانه باشد.

مسئله در بنیاد، مسئله‌ی نسبت آدمی و بودن است. از این‌رو، گشودگی تازه تنها در صورتی شدنی

می‌شود که خودِ این نسبت دگرگون شود.[۳۳]

۶.۳ آغاز دیگر

هایدگر این شدنی‌بودگی را *der andere Anfang* می‌نامد: آغاز دیگر.

آغاز نخست همان آغاز یونانی بود؛ آغازی که سرانجام به تاریخ هستی‌شناسی انجامید. آغاز دیگر نه بازگشت به گذشته است و نه نفی کامل تاریخ غرب. بلکه گشودگی‌ای تازه در نسبت آدمی و بودن است.[۳۴]

این آغاز را نمی‌توان فرآورد. نمی‌توان طرح‌ریزی کرد. نمی‌توان مهندسی کرد. این آغاز تنها می‌تواند رخ دهد.

از همین‌جاست که آموزه‌ی بنیادین *Ereignis* در میانه جای می‌گیرد.

۶.۴ *Ereignis*

Ereignis را شاید بتوان «رویدادِ ازآنِ‌خودکننده» یا «رخدادِ ازآن‌سازی» نامید، هرچند هیچ برگردانی تمام بار چمی آن را نمی‌رساند.

در *Ereignis*، دازاین و بوش در نسبتی تازه با یکدیگر جای می‌گیرند. اینجا دیگر آدمی سوژه ی چیره نیست، و بودن نیز ابژه‌ی شناخت نیست. بلکه هر دو در رویدادی بنیادین به یکدیگر تعلق می‌یابند.

این همان افقی است که هایدگر آن را شدنِی گذر از هستی‌شناسی می‌داند.

۶.۵ پژواک و اشاره

اما چگونه می‌توان به این گشودگی نزدیک شد؟ پاسخ هایدگر در دو واژه نهفته است: *Anklang*، *Wink*.

Anklang یعنی پژواک. *Wink* یعنی اشاره.

حتی در ژرف‌ترین وضعیت وانهش بودن، بودن به‌کلی خاموش نمی‌شود. همواره چیزی برجای می‌ماند: طنین، پژواک، اشاره‌ای ناتوان.

این اشاره‌ها راه را برای اندیشیدن آماده می‌کنند.وازنش بودن (*Verweigerung*) نیز در همین چم تنها سلبی نیست. وازنش خود گونه‌ای اشاره است. پوشیدگی، خود راه گشودگی ژرف‌تر را نگاه می‌دارد.

---

33. *Beiträge zur Philosophie (Vom Ereignis), §§43–44.*
34. *The Emergency of Being,* pp. 148–173.

۶.۶ دِرَنگش

از اینجا به یکی از دیرین‌ترین پاسخ‌های هایدگر می‌رسیم: *Besinnung*، یا در نوشته‌های دیرین‌تر: *Gelassenheit*.

یعنی اندیشیدن درنگشی و وارستگی. در برابر جهان ساخت فرمانی/مَکینِگی، هایدگر از گونه‌ای دیگر از اندیشیدن سخن می‌گوید.

اندیشیدنی که نمی‌خواهد بی‌درنگ چیره شود، نمی‌خواهد بی‌درنگ فرآورد، نمی‌خواهد بی‌درنگ به برآیند برسد.

بلکه می‌آموزد: درنگ کند، گوش بسپارد، و بگذارد چیزها خود را بنمایانند.[۳۵] این اندیشیدن نقطه‌ی رویاروی جهان افسون‌زده است.

۶.۷ سخن فرجامین

شاید بتوان کل تشخیص هایدگر از جهان نو را در این گزاره فشرده کرد: خطر بنیادین روزگار ما فن آوری نیست؛ خطر بنیادین، فراموشیِ نسبتِ با بودن است.

ساخت فرمانی/مَکینِگی، وانَهشِ بودن و افسون‌زدگی سه نام برای سه پایه از این فراموشی‌اند. اما همین‌جا، روزنه نیز پدیدار می‌شود. زیرا تا زمانی که پژواک هستی — حتی در ناتوان‌ترین صورت خود — برجاست، شدنِ گشودگی تازه نیز یکسره از میان نرفته است.

از این‌رو، دیرین‌ترین سخن هایدگر نه نومیدی تمام است و نه امید ساده‌انگارانه. بلکه فراخوانی است به گونه‌ای دیگر از بودن.

بودنی که در آن آدمی بار دیگر بیاموزد: نه‌فقط جهان را بسنجد، بلکه به آن گوش بسپارد.

---

۳۵. *Gelassenheit*, pp. 43–57.برگردان شده به پارسی:"وارستگی»، بشارتی، یوسف

کتاب‌نامه

الف) سرچشمه‌های بنیادین (نوشته‌های مارتین هایدگر)

Martin Heidegger. Beiträge zur Philosophie (Vom Ereignis). Gesamtausgabe, Band 65. Frankfurt am Main: Vittorio Klostermann, 1989.

Contributions to Philosophy (From Enowning). Translated by Parvis Emad and Kenneth Maly. Bloomington: Indiana University Press, 1999.

Contributions to Philosophy (Of the Event). Translated by Richard Rojcewicz and Daniela Vallega-Neu. Bloomington: Indiana University Press, 2012.

Gelassenheit. Pfullingen: Neske, 1959.

Holzwege. Gesamtausgabe, Band 5. Frankfurt am Main: Vittorio Klostermann, 1977.

Identität und Differenz. Pfullingen: Neske, 1957.

Introduction to Metaphysics. Translated by Gregory Fried and Richard Polt. New Haven: Yale University Press, 2000.

Nietzsche. 2 vols. Pfullingen: Neske, 1961.

Wegmarken. Gesamtausgabe, Band 9. Frankfurt am Main: Vittorio Klostermann, 1976.

"Die Zeit des Weltbildes." In Holzwege, 75–113. Frankfurt am Main: Vittorio Klostermann, 1977.

"Die onto-theo-logische Verfassung der Metaphysik." In Identität und Differenz, 31–67. Pfullingen: Neske, 1957.

"Vom Wesen der Wahrheit." In Wegmarken, 177–202. Frankfurt am Main: Vittorio Klostermann, 1976.

"Die Frage nach der Technik." In Vorträge und Aufsätze, 5–36. Pfullingen: Neske, 1954.

ب) سرچشمه‌های پژوهشی و گزارشی

Parvis Emad, and Kenneth Maly. Contributions to Philosophy (From Enowning): Companion Studies and Translation Notes. Bloomington: Indiana University Press, 1999.

Andrew Feenberg. Heidegger and Marcuse: The Catastrophe and Redemption of History. New York: Routledge, 2005.

Friedrich-Wilhelm von Herrmann. Wege ins Ereignis: Zu Heideggers Beiträge zur Philosophie. Frankfurt am Main: Vittorio Klostermann, 1994.

Richard Polt. The Emergency of Being: On Heidegger's Contributions to Philosophy. Ithaca: Cornell University Press, 2006.

William J. Richardson. Heidegger: Through Phenomenology to Thought. The Hague: Martinus Nijhoff, 1963.

Daniela Vallega-Neu. Heidegger's Contributions to Philosophy: An Introduction. Bloomington: Indiana University Press, 2003.

Mark Wrathall. Heidegger and Unconcealment: Truth, Language, and History. Cambridge: Cambridge University Press, 2011.

Julian Young. Heidegger's Later Philosophy. Cambridge: Cambridge University Press, 2002.

ج) سرچشمه‌های هم‌سنجانه و زمینه‌ای

Herbert Marcuse. One-Dimensional Man. Boston: Beacon Press, 1964.

Max Weber. Gesammelte Aufsätze zur Wissenschaftslehre. Tübingen: Mohr, 1922.

"Wissenschaft als Beruf." In Gesammelte Aufsätze zur Wissenschaftslehre, 524–555. Tübingen: Mohr, 1922.